

## سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای (۲۰۱۵-۱۹۹۱)

### و ارائه رویکردهای رسانه‌ای

احمد جانسیز<sup>۱</sup>، سعید پیرمحمدی<sup>۲</sup>

#### چکیده

رهیافت مدیریت بحران در زمره ابزارهای سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود که به‌منظور تأمین منافع ملی و ارزش‌های بنیادین این کشور در حوزه‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای استفاده می‌شوند. بر این اساس، نوشتار حاضر به دنبال پاسخگویی به این پرسش اساسی بوده است که ایالات‌متحده آمریکا در سیاست‌گذاری امنیتی خود در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای دوره پساجنگ سرد از چه منطق و رهیافت‌هایی بهره گرفته است؟ و هدف از کاربست آنها چه بوده است؟ برای پاسخگویی به این پرسش از «نظریه آشوب» و روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که الگوی مدیریت بحران آمریکا در برخورد با تحولات و پویا-های منطقه‌ای را می‌توان تابعی از روند کلی مدیریت بحران در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا دانست. ایالات‌متحده به‌منظور تحکیم سلطه هژمونیک بر محیط‌های امنیتی منطقه‌ای، از سازوکارهای متنوعی استفاده می‌کند. در این ارتباط می‌توان به اهرم‌هایی نظیر حمله پیش‌دستانه، جنگ‌های نیابتی، ائتلاف با ناتو و بازیگران منطقه‌ای و موازنه‌گرایی اشاره داشت. آمریکا برای کنترل کنشگری ایران و محدودسازی سیاست‌های منطقه‌ای آن در غرب آسیا نیز از راهبرد آشوب‌آفرینی با کمک متحدان منطقه‌ای خود مانند عربستان سعودی بهره می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: آمریکا، مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، غرب آسیا، جنگ نیابتی، مهار ایران، رسانه برون‌مرزی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۰۶

۱. دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران (نویسنده مسئول). [jansiz@guilan.ac.ir](mailto:jansiz@guilan.ac.ir)
۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، گیلان، ایران. [saeedpirmohammad@yahoo.com](mailto:saeedpirmohammad@yahoo.com)



## ۱. مقدمه

بحران‌ها در همه ادوار تاریخی وجود داشته‌اند؛ با این وجود، دهه ۱۹۶۰ را می‌توان نقطه عطفی در فرایند طرح بحران به‌عنوان پدیده‌ای متمایز در سیاست جهان مورد توجه قرار داد. این موضوع تا جایی پیش رفته که در دوران کنونی، بحران‌ها را باید به‌منزله بخشی از واقعیت‌های سیاست بین‌الملل پذیرفت. به‌زعم «برچر»<sup>۱</sup>، یک بحران، وضعیتی است که طی آن ارزش‌های محوری و منافع مهم کشورها تهدید می‌شود، میزان زمان موجود برای پاسخ دادن محدود است و در نهایت، دولت‌ها با وقوع حالت بحرانی، با اصل غافل‌گیری مواجه می‌شوند (برچر، ۱۳۸۲: ۴۲). در کنار چنین ویژگی‌هایی، برخی از صاحب‌نظران سیاست بین‌الملل مانند «والترز»، معتقدند که نبود بحران در سیاست بین‌الملل به‌مراتب نگران‌کننده‌تر از بازگشت آن است (Waltz, 1964: 883).

نقش‌آفرینی مؤثر و کارآمد در شرایط بحرانی و بسترسازی به‌منظور کاهش هزینه‌ها و افزایش فرصت‌های برآمده از چنین وضعیتی، بسیاری از دولت‌ها را بر آن داشته تا درخصوص طراحی و به‌کارگیری الگوها و راهبردهای مناسب مبادرت نمایند. در مقام پاسخ به دغدغه یاد شده، رهیافت «مدیریت بحران»<sup>۲</sup> به‌عنوان مبنای کنش و تعامل اغلب قدرت‌های بزرگ در حوزه‌های مربوط به امنیت منطقه‌ای از جایگاه ممتازی برخوردار شده است. جایگاه ویژه مدیریت بحران در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، بررسی نیت، ذهنیت‌ها، شیوه تفکر و الگوی رفتاری آمریکایی‌ها را در این حوزه اجتناب‌ناپذیر می‌سازد که مسئله این مقاله، پیرامون این موضوع سامان می‌یابد. در واقع دغدغه کانونی و نقطه عزیمت مقاله حاضر ناظر بر واکاوی و شناخت اصول سیاست‌گذاری آمریکا برای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای است. روند کلی مدیریت بحران در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا قابل اطلاق به حوزه‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای، از جمله غرب آسیا، می‌باشد. از این‌رو، ادراک رویکرد آمریکا در قبال دولت‌های متخاصم یا رقیب نیز حائز اهمیت است. بر اساس این شرایط، بخشی از رویکرد آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران در قالب مدیریت کنشگری ایران از طریق بحران‌های امنیتی تکوین یافته است. بنابراین ادراک و اشراف به تهدیدهای ناشی از تداوم کنشگری آمریکا در منطقه غرب آسیا از طریق آشوب‌آفرینی و کنترل و هدایت هدفمند

1. Bercher

2. Crisis Management

آن، ضمن کمک به تدوین و اتخاذ راهکارهای مناسب سیاست خارجی و دفاعی کشور، امکان کنشگری فعال و مؤثرتر رسانه‌های برون‌مرزی جمهوری اسلامی ایران در محیط‌های منطقه‌ای و جهانی را به‌وجود می‌آورد. بنابراین بررسی سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای به‌ویژه در بازه زمانی ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۵ ضرورت می‌یابد.

نوشتار حاضر به‌دنبال پاسخگویی به این پرسش محوری است که ایالات‌متحده آمریکا در سیاست‌گذاری امنیتی خود در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای دوره پساجنگ سرد از چه منطق، رهیافت‌ها و راهبردهای عملیاتی بهره گرفته است؟ و به‌دنبال تحقق چه اهدافی بوده است؟ در این نوشتار، الگوی مدیریت بحران به‌عنوان شالوده سیاست‌گذاری راهبردی و امنیتی آمریکا در نظر گرفته شده است. در چنین فرایندی، راهبرد امنیتی آمریکا معطوف به تصاعد بحران و تهدیدهایی که ماهیت هویتی دارند، می‌باشد (مصلى نژاد، ۱۳۹۳: ۹۰). بر این اساس، در مقاله حاضر، «سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا»، متغیر وابسته و سازوکارها و الگوهای «مدیریت بحران منطقه‌ای» متغیر مستقل محسوب می‌شوند. در پاسخ به سؤال مطروح، این فرضیه به آزمون گذاشته می‌شود که «ایالات‌متحده با بهره‌گیری از مدیریت بحران، به‌دنبال تحکیم جایگاه خود در مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و در مرحله غایی بسط منافع ملی و ارتقای نفوذ خود است». در این مقاله، روش تحقیق، کیفی و از نوع توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر بررسی تاریخی و شیوه گردآوری اطلاعات بر اساس روش کتابخانه‌ای - اسنادی بوده است.

## ۲. پیشینه پژوهش

مصلى نژاد (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان «مدیریت بحران آمریکا در مناطق ژئوپلیتیکی» این استدلال را مطرح می‌سازد که مدل مدیریت بحران در آمریکا بر مبنای رویارویی است و نه فرایند دیپلماتیک و مدل تعادل. در واقع آمریکا شیوه اشغالگری را برگزیده که این امر خود منجر به ناپایداری‌ها و درگیری‌های بیشتری در غرب آسیا شده است. هدایتی و پینکتسلف (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «الگوی رفتاری آمریکا و روسیه در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای؛ مطالعه موردی بحران سوریه» صرفاً به رهیافت ایالات‌متحده در مدیریت بحران سوریه توجه کرده‌اند. به اعتقاد آنها، روسیه و آمریکا، مدیریت بحران یاد شده را در قالب‌های تعاملات دوجانبه میان خود و با در نظر گرفتن سایر علاقه‌مندی‌های بین‌المللی دنبال می‌کنند و در این راستا، تا حدود زیادی به الگوی رقابت و همکاری - به‌جا مانده از دوران جنگ سرد - نزدیک شده‌اند. مقالات مذکور





بخش محدودی از جوانب موضوع را پوشش می‌دهند و از توجه به بسیاری از جلوه‌ها و ابعاد رهیافت مدیریت بحران امریکا غافل بوده‌اند. در این راستا، مقاله حاضر بر آن است تا این اصول و ابعاد را در قالب روند پژوهی جریان سیاست خارجی و امنیتی امریکا ارائه دهد تا نتایج آن مکمل پژوهش‌های قبلی باشد. همچنین ارائه پیشنهادهایی برای برنامه‌سازی در شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی برون‌مرزی صداوسیما، وجه نوآورانه این مقاله است.

### ۳. چارچوب نظری

نظریه آشوب در نظم‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌المللی برای اولین بار از سوی نظریه‌پردازانی مانند «برژینسکی»<sup>۱</sup> و «رابرت کاپلان»<sup>۲</sup> ارائه شد (متقی، ۱۳۹۴: ۲۵). هر یک از افراد یادشده تلاش کردند این رهیافت را مورد بررسی قرار دهند که شکل‌بندی کنش بازیگران در سیاست جهانی بر اساس نشانه‌هایی از آشوب قرار خواهد داشت. بر همین مبنا، «برژینسکی» رهیافت ضرورت‌های سیاستگذاری امنیتی کنترل جهان آشوب‌زده را مورد توجه قرار داد (Brzezinski, 1993: 5). چنین رویکردی از سوی «جیمز روزنا» نیز مورد تأکید قرار گرفته و به این ترتیب رهیافتی از سال‌های ۱۹۹۱ به بعد در مطالعات امنیتی مورد توجه قرار گرفت که معطوف به نقش‌یابی بازیگران گریز از مرکز<sup>۳</sup> بوده است. در چنین فرایندی، ماهیت قدرت و منازعه در نظم‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌المللی براساس اراده و کنشگری منحصر به فرد قدرت هژمون و یا سایر قدرت‌های بزرگ شکل نمی‌گیرد. تحت این شرایط، بازیگران منطقه‌ای نیز می‌توانند زمینه تغییر در معادله قدرت را به‌وجود آورند. «روزنا» چنین وضعیتی را در قالب «سیاست و امنیت در جهان آشوب‌زده»<sup>۴</sup> تبیین نموده است (روزنا، ۱۳۸۲: ۴۵).

مدیریت جهان آشوب‌زده نیازمند سازماندهی اشکال نوینی از توازن منطقه‌ای است. نیروهای آشوب‌ساز را می‌توان محور اصلی ائتلاف جهان غرب بر اساس سنت‌هایی همانند «اتحاد مقدس» دانست (متقی، ۱۳۹۴: ۲۸). برهم خوردن توازن منطقه‌ای در زمره مولفه‌های جدید امنیت‌سازی در محیط‌های بحرانی است. در این فرایند مفاهیمی نظیر ژئوپلیتیک آناشری از سوی

- 
1. Zbigniew Brzezinski
  2. Robert Kaplan
  3. Centrifugal Actors
  4. Politics in a Turbulence World



«رابت کاپلان» ارائه شد. ژئوپلیتیک آنارشی، نشانه‌هایی از ناآرامی سیاسی و امنیتی در محیط منطقه‌ای را منعکس می‌سازد. «برژینسکی» نیز موضوع صفحه شطرنج رقابتی را به تبیین الگوهای کنش بازیگران منطقه‌ای اختصاص داده است. ژئوپلیتیک انتقادی نیز از سوی «تیلور» و «لاکوسته» ارائه گردید. در چنین نگرشی می‌توان استعاره‌هایی را مشاهده کرد که واقعیت سیاست و امنیت در حال گذار پیوند یافته است. آشوب امنیتی به شرایط و الگوهای معطوف است که موازنه منطقه‌ای و جهانی در حال تغییر خواهد بود. در چنین فرایندی، کنترل امنیت آشوب‌زده از طریق موازنه منطقه‌ای به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین موضوعات مورد بحث نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و سیاست‌گذاران امنیتی محسوب می‌شود.

در کنار عنایت ویژه قدرت‌های بزرگ به ضرورت‌های سیاست‌گذاری امنیتی در جهت کنترل جهان آشوب‌زده، مطالعه تجربیات، رهیافت‌ها و رویکرد آنها در مدیریت بحران‌های بین‌المللی نیز می‌تواند بستر مناسبی را به‌منظور تحلیل و بررسی نظری اهداف راهبردی ایالات‌متحده در این حوزه فراهم آورد. تجربیات و رویکردهای هر یک از قدرت‌های بزرگ در درجه اول از قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگ استراتژیک آنها نشأت می‌گیرد (واعظی، ۱۳۸۹: ۹). ساختار تصمیم‌گیری بازیگران بین‌المللی، دیگر عامل مؤثر بر سیاست‌گذاری امنیتی آنها در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد. در کنار عوامل یادشده، تحولات نظام بین‌الملل در قالب ساختار نظام و الگوهای تعامل میان بازیگران بین‌المللی (به‌ویژه الگوی رفتاری حاکم بر روابط میان قدرت‌های بزرگ) نیز تأثیرات قابل توجهی در رویکرد کشورها در قبال مدیریت بحران‌های بین‌المللی خواهد داشت.

#### ۴. منطق مدیریت بحران در سیاست خارجی آمریکا

در یک سطح کلی، نشانه‌های رهیافت مدیریت بحران را می‌توان در برخی از راهبردهای کلان امریکا از جمله برتری‌جویی<sup>۱</sup> و بین‌الملل‌گرایی لیبرال<sup>۲</sup> مورد ملاحظه قرار داد. از این زاویه، سیاست خارجی آمریکا تلفیقی هوشمندانه از سازوکارهای واقع‌گرا و لیبرال را در قالب سیاست مدیریت بحران‌های بین‌المللی به صحنه می‌آورد تا از این طریق، بسترهای لازم برای تأمین منافع ملی این کشور و اطمینان‌بخشی به متحدان و هم‌پیمانان آن فراهم نماید.

1. Hegemonism

2. Liberal Internationalism



از زمانی که ایالات متحده در خلال جنگ جهانی دوم به یک ابرقدرت تبدیل شد، منطق همیشگی سیاست خارجی این کشور برتری‌جویی بوده است (کالاها، ۱۳۸۷: ۶۲). نفوذ و غلبه چنین رهیافتی، جریان سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در خصوص مدیریت بحران‌های منطقه‌ای را نیز تحت تأثیر قرار داده است. تحت این شرایط، منطق و ذهنیت رویکرد ایالات متحده درباره مدیریت بحران‌ها این است که آمریکا خود را متولی مدیریت بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌داند. رهبران آمریکا معتقدند باید قدرت هژمون نظام بین‌المللی باشند و هیچگاه یک قدرت جهانی و منطقه‌ای نباید به حدی توسعه یابد که هژمونی آمریکا را در نظام بین‌المللی به چالش بکشد (سجادپور و شریعتی، ۱۳۹۰: ۸۰). طرفداران چنین دیدگاهی، نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد را بر اساس نشانه‌هایی از نظام تک‌قطبی<sup>۱</sup> (Wohlforth, 1999: 23; ) (Krauthammer, 2003: 5) و هژمونیک (Huntington, 1999: 36) مورد توجه قرار می‌دهند. بر این اساس، ایالات متحده قادر است بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را به‌تنهایی و بدون کمک دیگران مدیریت و حل‌وفصل نماید. سنت فکری فوق را می‌توان قدیمی‌ترین رهیافت حاکم بر رویکرد آمریکا در حوزه مدیریت بحران دانست؛ چنین موضوعی با توجه به پیوندهای عمیق منطق برتری‌جویی با سیاست قدرت و رهیافت واقع‌گرایانه در سیاست خارجی آمریکا تقویت شده است. باور به «مدیریت‌پذیر بودن تمامی بحران‌ها» در شیوه آمریکایی مدیریت بحران از این مفروضه بنیادی نشأت می‌گیرد (Caldwell, 1989: 2).

منطق بین‌الملل‌گرایی لیبرال را می‌توان دیگر رهیافت مؤثر بر رویکرد مدیریت بحران ایالات متحده دانست. بین‌الملل‌گرایی لیبرال به موازات لیبرالیسم شکل گرفته است و ویلسونیسیم<sup>۲</sup> را در بر می‌گیرد. بر اساس رویکرد بین‌الملل‌گرایی<sup>۳</sup>، به‌عنوان رهیافت غالب در عرصه سیاست خارجی آمریکا متعاقب خروج از انزوگرایی در قرن نوزدهم، وجود یک محیط بین‌المللی امن لازمه پیشبرد و اشاعه دموکراسی و دیگر ارزش‌های بنیادین غربی است. منطق لیبرالیسم از آمریکا می‌خواهد تا از طریق گسترش اقتصادهای بازار و تجارت آزاد، دموکراسی، حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت ملی، حوزه آزادی را در جهان افزایش دهد (کالاها، ۱۳۸۷: ۱۶۵). تحت این شرایط، با عنایت به نقش و جایگاه ایالات متحده در نظام سرمایه‌داری و مسئولیت‌های

---

1. Unipolar system  
2. Wilsonism  
3. Internationalism

بزرگ<sup>۱</sup> آن در پهنه جهانی، این کشور مبادرت به تدبیر صریح بحران‌های منطقه‌ای و جلوگیری از گسترش آنها در سیستم بین‌الملل می‌نماید (میلر، ۱۳۷۶: ۱۳).

شواهد موجود مؤید آن است که ایالات متحده نیاز همه‌جانبه و فراگیری به بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک به منظور حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای دارد. بر این اساس، ایالات متحده الگوی مدیریت بحران را در ارتباط با حوزه‌هایی که منافع راهبردی خود و هم-پیمانانش در آن درگیر بوده، به کار گرفته است. مطابق این تحلیل، با وجود تغییر در محیط‌های امنیتی منطقه‌ای کماکان مقابله با تهدیداتی مانند تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، حفظ جریان پایدار عرضه و قیمت نفت، حصول اطمینان از ثبات رژیم‌های دوست و ترویج دموکراسی و حقوق بشر، در زمره اصلی‌ترین منافع ایالات متحده محسوب می‌شوند (Bensahel and Byman, 2004: 2-7; Hunter, 2008: 59). به‌ویژه آنکه نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، میزانی از آزادی را تجربه می‌کند که خود به نوعی بی‌نظمی منطقه‌ای انجامیده و دستورکار امنیتی قدرت‌های بزرگ را در محیط منطقه‌ای افزایش داده است. چنین وضعیتی، ضرورت اتخاذ رهیافت‌های نوین را در حوزه مدیریت بحران‌های منطقه‌ای برجسته می‌سازد.

## ۵. آمریکا و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای در دوره بعد از جنگ سرد

پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به‌منزله روندی محسوب می‌شود که چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی را فراروی نظام بین‌الملل قرار داد. در حوزه مدیریت بحران‌های بین‌المللی، دو نوع چالش عمده پیش‌روی قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. از یک‌سو، نظم سابق به هم خورده و قدرت‌های بزرگ در پی حفظ موقعیت پیشین و ارتقای آن هستند و در این راه، یکدیگر را تحت فشار قرار می‌دهند. نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد، میزانی از آزادی را تجربه می‌کند که خود به نوعی بی‌نظمی منطقه‌ای انجامیده و دستورکار امنیتی قدرت‌های بزرگ را در محیط منطقه‌ای افزایش داده است. به‌عبارتی، هر یک از قدرت‌ها با بحران‌های متعددی در محیط خود مواجه‌اند که از جنس بحران‌های پیشین نیست و برآیند آن تاکنون حجم زیادی از بحران‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی اجتماعی بوده است (هدایتی و بینکفستف، ۱۳۹۴: ۶۴).





سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا را می‌توان در زمره حوزه‌هایی دانست که از روند مزبور متأثر گردید. از این‌رو، تحولات بعد از جنگ سرد اتخاذ رویکرد مناسب در دستگاه سیاست‌گذاری امنیتی ایالات‌متحده را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. تحت این شرایط، ایفای نقش سیاسی و بین‌المللی مؤثر در نظام بین‌الملل نیازمند به‌کارگیری ابتکارهای چندجانبه برای متعادل‌سازی روابط بازیگرانی بود که دارای تضادهای امنیتی و راهبردی بوده و از سوی دیگر، دارای قالب‌های ایدئولوژیک و هویتی متفاوتی هستند. از این جهت، تحولات یادشده فضای امن‌تری را در اختیار ایالات‌متحد آمریکا قرار داد تا درخصوص کنترل کشمکش‌های منطقه‌ای بر مبنای رهیافت مدیریت بحران مبادرت کند (Mossalanejad, 2008: 85). بررسی مختصات سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در خصوص مدیریت بحران‌های منطقه‌ای نیازمند آن است که سه متغیر دخیل در چنین روندی یعنی تحولات نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد، ساختار تصمیم‌گیری و فرهنگ استراتژیک آمریکا مورد توجه قرار گیرد.

نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد را می‌توان نخستین متغیر تأثیرگذار بر فرآیند مدیریت بحران در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا دانست. نظریه واقع‌گرایی سیاسی معتقد است ساختار نظام بین‌المللی که مشخصه آن توزیع قدرت سیاسی دولت‌ها می‌باشد، عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار سیاست خارجی دولت‌هاست. از این‌رو، با تحول در ساختار نظام بین‌الملل می‌توان انتظار تحول قواعد ضمنی و الگوی رفتاری حاکم بر رفتار قدرت‌های بزرگ را داشت. از این جهت، توزیع قدرت به‌عنوان یکی از منابع سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۸: ۲۲۷). در پرتو چنین رهیافتی، آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم قدرت فائده سیاسی، نظامی و اقتصادی شد و نسبت به قطب دیگر قدرت، اتحاد جماهیر شوروی در موقعیت برتری قرار داشت. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات‌متحده به قدرتی بلامنازع تبدیل شد و نظام بین‌الملل نیز بر اساس نشانه‌هایی از نظام تک‌قطبی<sup>۱</sup> تکوین یافت. به‌موجب چنین شرایطی، ایالات‌متحده قادر است بحران‌های بین‌المللی و منطقه‌ای را به‌تنهایی و بدون کمک دیگران مدیریت و حل‌وفصل نماید.

افزون بر این، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی و به‌موازات آن، شکل‌گیری نظام نوین بین‌الملل، تغییراتی را در ساختار تصمیم‌گیری بازیگران اصلی و عمده نظام بین‌الملل به‌وجود آورد. روند سیاست‌گذاری خارجی کشورها به میزان قابل توجهی از ساختار تصمیم‌گیری





داخلی آنها تأثیر می‌پذیرد. در این حوزه، ایالات‌متحده دستخوش کمترین تحول شده است و همانند گذشته دارای نظام تصمیم‌گیری خاص خود می‌باشد. بر این اساس می‌توان روندی را مورد توجه قرار داد که به‌موجب آن، ساختار تصمیم‌گیری متمرکز در سیاست‌گذاری ایالات‌متحده آمریکا در دوره بعد از جنگ سرد استمرار یافته است (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۹). بنابراین، ساختار تصمیم‌گیری آمریکا در مداخله در بحران‌های بین‌المللی همچنان تداوم یافته، اما در دوران پس از جنگ سرد همواره هدف تداوم رهبری آمریکا در جهان را دنبال کرده است.

فرهنگ استراتژیک به‌منزله دیگر مؤلفه مؤثر بر جریان سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در ارتباط با مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از اهمیت و جایگاه برجسته‌ای برخوردار است. براساس شاخص فرهنگ استراتژیک نیز می‌توان نشانه‌هایی از تداوم را حول محور سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در دوره بعد از جنگ سرد مورد توجه قرار داد. در فرهنگ استراتژیک آمریکا، کماکان امنیت مطلق تنها از طریق قدرت و دستیابی به هژمونی قابل‌تحصیل است. باور به قدرت مطلق آمریکا و ضرورت اداره جهان براساس ارزش‌های لیبرال دموکراسی نیز بسترهای مناسبی را به منظور مداخله‌گرایی این کشور در عرصه جهانی فراهم نموده است. در همین راستا، نومحافظه-کاران رسالتی تاریخی برای رهبری جهانی آمریکا قائل می‌شوند. مطابق این دیدگاه، آمریکا از طرف خداوند برای رهایی بشر انتخاب شده و هر آنچه در مقابل آن قرار گیرد، شر و باطل است و سرانجام نابود خواهد شد. تنها راه رهایی دیگر کشورها، الگو قرار دادن ایالات‌متحده است و این امر به لحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۲۰۴). بنابراین، فرهنگ استراتژیک آمریکا نیز نشانه‌هایی از تداوم را در سیاست‌گذاری امنیتی این کشور در ارتباط با بحران‌های منطقه‌ای بازتولید می‌سازد.

## ۶. سازوکارهای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا

کشورها در روند مدیریت بحران‌ها ممکن است به تناسب مقدرات داخلی و محظورات بین‌المللی‌شان ابزارهای متعددی را به‌کار گیرند. در این میان می‌توان به سازوکارهایی مانند دیپلماسی اجبار، ابزار نظامی و همکاری منطقه‌ای اشاره داشت. براساس نظریه ثبات هژمونیک، یکی از کارویژه‌های اصلی قدرت هژمون آن است که بتواند زمینه‌های همکاری منطقه‌ای و مدیریت بحران را به‌وجود آورد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۳۵). با توجه به چنین مؤلفه‌هایی، حوزه ژئوپلیتیکی مدیریت بحران را باید در مناطقی دانست که منافع راهبردی و منطقه‌ای آمریکا



در آنها درگیر بوده است. حوزه‌های ژئوپلیتیکی غرب آسیا و شمال افریقا، آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و آسیای پاسفیک را می‌توان در زمره اصلی‌ترین مناطقی دانست که سازوکارهای مدیریت بحران در آنها به مورد اجرا گذارده می‌شود. در راستای تعقیب اهداف محوری رهیافت مدیریت بحران در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا، سازوکارهای متعددی ممکن است به کار گرفته شوند. تعدد چنین سازوکارهایی به هیچ عنوان ناقض روند کلی مدیریت بحران در سیاست خارجی آمریکا نخواهد بود. اولویت‌یابی یا تنزل هر یک از این سازوکارها را می‌توان در ارتباط با تحولات داخلی آمریکا (تلفیقی از متغیرهای فردی، حکومتی و ملی) و تحولات عرصه سیاست بین‌الملل (تغییرات احتمالی در توزیع توانمندی‌ها و پویای محیطی) مورد توجه قرار داد. به‌عنوان مثال، ابزارهای آمریکا در دوران اوباما را می‌توان براساس الگوهایی از چندجانبه‌گرایی، همکاری منطقه‌ای، مشارکت بین‌المللی، الگوهای رفتار مستقیم و کنترل‌گرایی بازیگران مورد ملاحظه قرار داد. در ادامه، به برخی از اصلی‌ترین سازوکارهای مدیریت بحران‌های منطقه‌ای در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا اشاره می‌شود.

#### ۶-۱. مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از راه همبستگی‌های منطقه‌ای

مدیریت بحران در یک فضای مبتنی بر همکاری و انعطاف بازیگران منطقه‌ای حاصل خواهد شد. از این‌رو، در روند مدیریت بحران‌ها باید توجه ویژه‌ای به الگوهای همکاری‌جویانه داشت. اهمیت الگوی یادشده در مشروع‌سازی رفتار خارجی کشورها باعث گردیده تا تحلیل‌گرانی مانند «بریچر» بر این نکته تأکید داشته باشند که مدیریت بحران‌های منطقه‌ای بدون توجه به اراده معطوف به همکاری وجود نخواهد داشت (برچر، ۱۳۸۲: ۱۵۳). نظر به چنین اهمیت و جایگاهی است که الگوی همکاری‌جویانه به‌عنوان جزئی از رهیافت مدیریت بحران در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا از منزلت خاصی برخوردار شده است.

چنین رهیافتی ممکن است از طریق سیاست‌های معطوف به ایجاد همکاری‌های منطقه‌ای چندجانبه بین بازیگران متعارض مورد پیگیری قرار گیرد. منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی در منطقه غرب آسیا را می‌توان نمونه بارز روندی دانست که نیازمند به‌کارگیری رهیافت مدیریت بحران از طریق سازوکارهای همکاری‌جویانه می‌باشد. واضح است که هرگونه همکاری منطقه‌ای نیازمند سازوکارهای نهادمندی است که زمینه ارتقای موقعیت مشارکتی کشورهای منطقه را به وجود آورد. به‌عبارتی، هرگونه همکاری منطقه‌ای بر اساس جلوه‌هایی از مشارکت سازمان‌یافته و نهادینه‌شده ایجاد می‌شود. به‌عنوان مثال، سازمان همکاری خلیج فارس از جمله سازوکارهایی

محسوب می‌شوند که ایالات‌متحده از آنها در راستای مدیریت بحران‌های غرب آسیا بهره می‌گیرد.

### ۶-۲. مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از طریق عملیات پیشدستانه

رویکرد کنش پیشدستانه در چارچوب گفتمان امنیت ملی آمریکا در آغاز هزاره جدید سازماندهی و تنظیم شد. چنین رویکردی را می‌توان انعکاسی از حادثه ۱۱ سپتامبر و سیاست مبارزه با تروریسم در رویکرد امنیتی ایالات‌متحده دانست؛ هر چند این باور ریشه در سال‌های حاکمیت بوش اول دارد. در این ارتباط از نقش دیک چنی به‌عنوان شخصیتی محوری در طراحی سند دفاعی ایالات‌متحده در اوایل دهه ۹۰ سخن گفته شده است (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۷: ۳۱۱). بوش دوم توانست استراتژی جنگ پیشدستانه را برای تحقق مداخله‌گرایی، یک‌جانبه‌گرایی و منازعه ایدئولوژیک با نیروهای جدید امنیتی سازماندهی کند. تهدیدات امنیتی علیه منافع و امنیت ملی آمریکا از منظر دولتمردان این کشور در قالب یک مثلث امنیتی تعریف می‌شد که دولت‌های یاغی، تسلیحات کشتارجمعی و تروریسم اضلاع سه‌گانه این مثلث را تشکیل می‌دادند. راه‌های مقابله با این تهدیدها نیز نسبت به دوران جنگ سرد از دفاع و بازدارندگی به حملات پیشدستانه تغییر یافت. چنین رهیافتی در دوران جدید نیز کماکان منزلت و اعتبار خود را در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا حفظ کرده است. الگوی رفتاری ایالات‌متحده در قبال بحران لیبی که بر اساس نشانه‌هایی از مدیریت بحران ائتلافی (با مشارکت ناتو) سازمان‌دهی گردید، در زمره نمادهای مدیریت بحران از طریق عملیات پیش‌دستانه محسوب می‌شود. در چنین شرایطی، سیاست اعلامی آمریکا و ناتو در چارچوب مؤلفه‌هایی نظیر مداخله بشردوستانه و جلوگیری از فاجعه انسانی و حمایت از غیرنظامیان ابراز شد.

### ۶-۳. مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از راه موازنه‌گرایی و مهار

از اواخر دهه ۱۹۹۰ به‌تدریج نشانه‌های تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل آشکار گردید. در همین ارتباط، تحلیلگرانی مانند «جوزف نای» و «رابرت پایپ» بر این نکته تأکید داشتند که اتخاذ سیاست امنیتی کارآمد نیازمند ارتقای شاخص‌های قدرت نرم کشورها و جلوگیری از شکل‌گیری موازنه نرم بر علیه آنها می‌باشد. براساس رویکرد نای، قدرت نرم به جهت بهره‌مندی از ویژگی‌هایی از قبیل برخورداری از آثار و پیامدهای تأثیرگذار و هم‌چنین عدم واکنش کشورهای مخاطب در مقابل آن، از کارآمدی و تأثیرگذاری بیشتری نسبت به سازوکارهای سنتی قدرت برخوردار است. به‌موازات چنین دیدگاهی، رابرت پایپ معتقد است راهبرد امنیت ملی بوش که





براساس نشانه‌هایی از یک‌جانبه‌گرایی تهاجمی سازمان‌دهی شده بود، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری موازنه نرم بر علیه ایالات‌متحده را به‌وجود آورد. نامبرده استدلال می‌کند که هر چند توسل یک‌جانبه به زور در موارد اندکی ممکن است تنها راه برای جلوگیری از آسیب فوری به ایالات‌متحده باشد، اما مزایای بهره‌گیری از چنین رهیافتی ممکن است هزینه‌های مخالف بین‌المللی با آن را مورد چشم‌پوشی قرار دهد (Pape, 2005: 45).

بنا به چنین تحولاتی، موازنه‌گرایی و مهار به‌عنوان یکی از رهیافت‌های کارگشا و مؤثر در روند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای مورد توجه نخبگان فکری و ابزاری آمریکا قرار داشته است. اصل اساسی موازنه را می‌توان در گرایش دولت‌ها به سیاست حفظ وضع موجود مورد سنجش قرار داد. به‌موجب چنین رهیافتی، آمریکایی‌ها نیروهای مرکزگرای را در صحنه معادلات سیاسی منطقه‌ای کنترل و روابط منطقه‌ای را در قالب فرایندهای مرکزگرا صورت‌بندی کرده‌اند (متقی، ۱۳۸۸). سطح دیگری از موازنه‌گرایی در سیاست منطقه‌ای آمریکا در چارچوب الگوی موازنه تهدید<sup>۱</sup> تحقق می‌یابد. براساس دیدگاه «استفان والت»، ائتلاف‌های موازن در مقابل تهدیدات و شکل‌بندی‌های نامتعادل در نظام بین‌الملل و محیط‌های منطقه‌ای شکل می‌گیرند. تهدیداتی که می‌توانند از قدرت، مجاورت، قابلیت‌های تهاجمی و نیات توسعه‌طلبانه و تهاجمی نشأت گیرند (لیتل، ۱۳۸۹: ۴۰-۳۰). در چنین شرایطی، الگوهای تهاجمی از کارایی بیشتری برخوردار خواهند شد. آنچه به‌دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر تحت عنوان جنگ پیش‌دستانه آمریکا در عراق و افغانستان سازمان‌دهی گردید، نمادی از تلاش دولت بوش برای کنترل محیط منطقه‌ای غرب آسیا و بازگرداندن ثبات و تعادل بدان تلقی می‌شود.

«موازنه نهادی»<sup>۲</sup> را می‌توان دیگر ابزار همسو با رهیافت مدیریت بحران‌های منطقه‌ای در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا دانست. سازوکار یادشده که در پرتو مفروضه‌های نهادگرایان نولیبرال وارد دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا شد، بر آن است که موقعیت کشور هژمون تنها در صورتی ثبات پیدا می‌کند که امکان همکاری با سایر بازیگران به‌ویژه کنشگران قدرتمند فراهم گردد. در این فرایند، نهادگرایانی مانند کلینتون بر این عقیده بودند که آمریکا باید از طریق بازسازی و تثبیت قواعد، رویه‌ها و نهادها به تعادل منطقه‌ای و بین‌المللی دست یابد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۵۹). سیاست خارجی آمریکا در دوران اوباما را نیز می‌توان در بستر قالب‌های مبتنی بر

1. Balance of Threat

2. Institutional Balance

واقع‌گرایی امنیتی مورد بررسی قرار داد که درون‌مایه آن بر موازنه‌گرایی و تعادل استوار شده است.

رویکرد مهار در ارتباط با تحولات بهار عربی کشورهایی نظیر مصر و تونس بر مبنای این نگرش راهبردی اتخاذ شد که در برخورد با تحولات کشورهایی که دارای یک ساختار متشکل دولت-ملت هستند، لاجرم باید رأس هرم قدرت (شخصیت‌ها) حذف شود و ساختار نظام هم-چنان پابرجا بماند. از این جهت، ایالات‌متحده در مواجهه با تحولات این دسته از کشورها با اتخاذ رویکرد مهار به‌طور تلویحی از مطالبات خیابانی حمایت کرد. با پیشروی انقلاب و افزایش احتمال به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان در کشورهای یادشده، ایالات‌متحده الگوی مدیریت انتخابات را در دستور کار قرار داد. حمایت از شکل‌گیری دولت‌های سکولار، لیبرال و غیرهویت‌گرا به‌ویژه در صحنه رقابت‌های پارلمانی کشورهای حوزه بیداری اسلامی به‌منزله روندی محسوب می‌شود که مانع از انتقال قدرت به عناصر معارض با اصول و منافع آمریکا در منطقه می‌شود. حمایت از کودتای نظامیان در مصر که با سرنگونی دولت قانونی و مردمی مرسی همراه شد، در این راستا قابل ارزیابی است.

#### ۶-۴. مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از راه جنگ‌های نیابتی

بر اساس یک روند کلی در برنامه‌ریزی دفاعی ایالات‌متحده آمریکا، راهبردپردازان این کشور همواره تلاش داشته‌اند تا ابزارهای لازم برای مقابله ابتکاری با تهدیدها و مدیریت بحران‌ها را فراهم سازند. دستیابی به چنین وضعیتی بدون بهره‌گیری از سازوکارهای قدرت نرم و ارتقای اعتبار و مشروعیت ایالات‌متحده و اقدامات آن در افکار عمومی جهان امکان‌پذیر نخواهد بود. در این راستا، آمریکایی‌ها در صدد فعال‌سازی متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند (متقی، ۱۳۸۷: ۲۸). به‌عنوان مثال، تجربه ویرانگر دو جنگ پرهزینه در افغانستان و عراق و محدودیت‌های ناشی از منابع و قابلیت‌های آمریکا، دولت اوباما را بر آن داشت تا رویکرد جدیدی را در حوزه سیاست خارجی و امنیتی تعقیب نماید. در این ارتباط، تفسیر غالب بر آن بود که انجام جنگ‌های منطقه‌ای با الگوی یکجانبه‌گرایی مخاطرات امنیتی زیادی برای ایالات‌متحده آمریکا به‌همراه دارد. تحت این شرایط، تحلیل‌گرانی مانند «استفان والت» و «ریچارد هاس» تلاش نمودند تا به‌جای تأکید بر جهت‌گیری‌های مبتنی بر انزواگرایی یا مداخله‌گری، الگوهایی را مورد توجه قرار دهند که در قالب آنها، ایالات‌متحده از انجام جنگ‌های غیرضروری و حضور در بحران‌های منطقه‌ای که منافع حیاتی آمریکا را تهدید نمی‌کند و در عین حال، مخاطرات زیادی برای امنیت ملی





امریکا به دنبال دارد، بازدارند. «هاس» الگوی ائتلاف و همکاری متوازن با متحدان آمریکا را پیشنهاد می‌کند. بر طبق استدلال وی، به‌کارگیری چنین الگویی، آمریکا را قادر می‌سازد تا از جنگ غیرضروری اجتناب نماید. در چنین فرایندی، بستر مناسبی جهت مشارکت طیف گسترده-ای از کشورها و بازیگران منطقه‌ای به‌منظور مقابله با تهدیدات منطقه‌ای فراهم می‌آید (Haass, 2008: 22). مجموعه عوامل یادشده در کنار ظهور نشانه‌هایی مبنی بر تغییر الگوی رفتار راهبردی آمریکا در ارتباط با کشورهای منطقه‌ای به‌ویژه در دوران بعد از جنگ سرد، بسترهای لازم را برای سازمان‌دهی جنگ‌های نیابتی<sup>۱</sup> به‌عنوان یکی از رهیافت‌های کارآمد در سیاست خارجی آمریکا به‌وجود آورد.

نقش آمریکا در جریان جنگ‌های نیابتی را می‌توان در تشویق بازیگران منطقه‌ای جهت گسترش درگیری و ستیزش مستقیم میان آن‌ها و فراهم نمودن بسترهای لازم به‌منظور مدیریت و هماهنگ‌سازی یک برنامه مشترک بین متحدان و شرکای منطقه‌ای مورد توجه قرار داد. به-عبارتی، طراحی چنین منازعاتی از سوی بازیگرانی مانند آمریکا بوده اما کنشگری عملیاتی آن به‌عهده بازیگران منطقه‌ای می‌باشد. در چنین وضعیتی، بازیگران منطقه‌ای به‌عنوان کارگزار عملیاتی و اجرایی آمریکا ایفای نقش می‌کنند. چنین کارگزارانی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی حضور دارند. به این ترتیب، بسیاری از خشونت‌های منطقه‌ای توسط کارگزاران نیابتی آمریکا به انجام می‌رسد (هدایتی و پینکتسف، ۱۳۹۴: ۷۲). در چارچوب چنین رهیافتی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، جنگ‌های نیابتی به‌عنوان محور اصلی منازعات منطقه‌ای نوین ظهور یافته‌اند. تحت این شرایط، مناطق ژئوپلیتیکی بار دیگر به صحنه منازعات نامحدود تبدیل شده است.

الگوی رفتاری آمریکا در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس بر اساس الگوهای مبتنی بر جنگ نیابتی و کم‌شدت سازمان‌دهی گردیده است. چنین رویکردی، طیف گسترده‌ای از بازیگران را درگیر منازعه پایان‌ناپذیری کرده که نتیجه آن را باید ایجاد امنیت نسبی برای جهان غرب و قدرت نسبی برای رژیم صهیونیستی دانست. حمایت از عربستان سعودی به‌منظور مداخله نظامی مستقیم در بحرین و یمن را می‌توان نقطه آغاز سیاست فوق در دولت اوباما دانست. در این حوزه، رفتار استراتژیک ایالات‌متحده در قالب مهار قدرت ایران با کنش سایر بازیگران دنبال می‌شود.

## ۶-۵. مدیریت بحران منطقه‌ای از راه دیپلماسی دفاعی

بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماسی دفاعی به منظور مدیریت بحران‌های بین‌المللی از منزلت ممتازی در سیاست امنیتی آمریکا برخوردار است. در دوران جنگ سرد، چنین رهیافتی در ارتباط با اغلب مناطق راهبردی مورد نزاع دو ابرقدرت به کار گرفته می‌شد. تحت این شرایط، می‌توان نشانه‌هایی از به‌کارگیری الگوی مدیریت بحران از طریق دیپلماسی دفاعی را در ارتباط با بحران‌هایی نظیر لهستان (۱۹۵۴)، ترکیه و یونان (۱۹۴۷)، کره (۵۳-۱۹۵۰)، دیوار برلین (۱۹۵۵) و کوبا (۱۹۶۲) مورد ملاحظه قرار داد (متقی، ۱۳۹۲: ۱۷۰).

فروپاشی ساختار دوقطبی، زمینه‌های لازم برای تغییر سیاست دفاعی آمریکا را به وجود آورد. ساختار دفاعی آمریکا از این دوران به بعد براساس نشانه‌های از مقابله با چالش‌های کم‌شدت و بحران‌های منطقه‌ای سازمان‌دهی گردید. در این میان، کلیتون تلاش داشت تا رابطه جدیدی بین شرایط بعد از جنگ سرد با ساختار دفاعی آمریکا ایجاد نماید. تحت این شرایط، مفاهیمی همانند «آمادگی» و «مؤثر بودن» در سیاست دفاعی آمریکا مورد توجه قرار گرفت. نیروهای نظامی می‌بایست دارای قابلیت‌ها و آمادگی لازم برای مشارکت در بحران‌های منطقه‌ای باشند. در پرتو چنین رهیافتی، ایالات متحده توانست عملیات منطقه‌ای متنوعی را سازمان‌دهی نماید (متقی، ۱۳۸۶: ۱۰۳).

روی کار آمدن دولت بوش دوم در آمریکا و تجدید سیاست یک‌جانبه‌گرایی سازمان‌یافته، مستمر و فراگیر، روند تعقیب دیپلماسی دفاعی در سیاست راهبردی و امنیتی آمریکا را در معرض چالش‌های جدی قرار داد. در این دوران، جهت‌گیری سیاست دفاعی آمریکا بر اساس راهبرد استقرار نیرو در حوزه‌های جغرافیایی‌ای که در آنها ایالات متحده با بحران امنیتی مواجه است، پیکره‌بندی شد. حوادث ۱۱ سپتامبر نیز نشان داد که تنظیم سیاست دفاعی آمریکا در آغاز هزارهٔ جدید می‌بایست به موازات توجه به چالش‌های منطقه‌ای انجام پذیرد. در نهایت، اوپاما تلاش نمود تا محور اصلی فعالیت‌های سیاست دفاعی خود را در حوزه‌هایی قرار دهد که بیشترین تعارض ژئوپلیتیکی و راهبردی را تجربه نموده‌اند. ابزارها و سازوکارهایی که وی برای این منظور مورد استفاده قرار داده، نشانه‌هایی از توفیق در الگوی دیپلماسی دفاعی آمریکا را متبلور ساخته است. از این‌رو می‌توان بر این نکته صحنه گذاشت که رویکرد مبتنی بر دیپلماسی دفاعی در دوران تصدی اوپاما توانسته مطلوبیت‌هایی را در جهت مدیریت بحران در محیط منطقه‌ای ایجاد کند.





## ۶-۶. مدیریت بحران‌های منطقه‌ای از طریق ارتقای مشارکت ناتو

نقش‌یابی فزاینده ناتو در سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا به‌منزلهٔ عاملی محسوب می‌شود که در پرتو آن سازمان مزبور در دورهٔ زمانی بعد از فروپاشی شوروی به حیات خویش تداوم بخشیده است. مفهوم «گسترش ناتو» که بر پایه راهبرد تغییر در عین تداوم استوار گردیده، از سیاست‌های فرآتلاتنتیکی ایالات‌متحده محسوب می‌شود و ضرورت افزایش محدوده ناتو را تجویز می‌کند (Gross, 2011: 38). از این جهت، سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا را می‌توان مهم‌ترین عامل مؤثر بر حضور ناتو در مناطق ژئوپلیتیکی مانند غرب آسیا، اروپای شرقی، آسیای میانه و قفقاز دانست. ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز عاملی بود که روند مزبور را تسریع بخشید. از این دوران به بعد در پرتو برجسته شدن مسائلی مانند مدیریت بحران، مقابله با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح-های کشتار جمعی و مداخله بشردوستانه در مفهوم استراتژیک نوین ناتو، زمینه‌های لازم برای نقش‌آفرینی ناتو بر محور سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا به‌وجود آمد.

ورود ناتو به عرصه معادلات سیاسی و نظامی مناطق یادشده ضمن کاستن از چالش‌ها و هزینه‌های حضور آمریکا، بستر مناسبی را نیز به‌منظور تحقق اهداف راهبردی ایالات‌متحده به‌وجود می‌آورد. در این چارچوب، ایالات‌متحده تلاش داشته تا زمینه‌های لازم برای مشارکت مؤثرتر ناتو را در بحران‌های منطقه‌ای به‌وجود آورد. بر این اساس، هر چند در ارتباط با دامنه و گستره چنین مشارکتی در میان رؤسای جمهور آمریکا تفاهم کلی وجود نداشته، اما در این خصوص اتفاق نظر وجود دارد که افزایش درگیرسازی ناتو در بحران‌های منطقه‌ای به‌منزله کاهش مخاطرات امنیتی آمریکا و تسریع در روند مدیریت بحران‌ها خواهد بود. به‌کارگیری ناتو علیه حکومت قذافی در لیبی را می‌توان در زمره نمونه‌های اخیر اعمال چنین رهیافتی در سیاست امنیتی آمریکا دانست.

## ۷. راهبرد آمریکا در کنترل سیاست‌های منطقه‌ای ایران از طریق بحران‌های امنیتی

بر اساس آنچه گفته شد، الگوی مدیریت بحران آمریکا در برخورد با تحولات و پویس‌های منطقه‌ای را می‌توان تابعی از روند کلی مدیریت بحران در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا دانست. در چنین شرایطی، ایالات‌متحده آمریکا به‌منظور تحکیم سلطه هژمونیک بر محیط‌های امنیتی منطقه‌ای، سازوکارهای متنوعی را مورد استفاده قرار می‌دهد. در این ارتباط می‌توان به اهرم‌هایی نظیر حمله پیش‌دستانه، جنگ‌های نیابتی، ائتلاف با ناتو و بازیگران منطقه‌ای و موازنه‌گرایی اشاره داشت. مدیریت بحران آمریکا در تحولات غرب آسیا و شمال آفریقا نیز باید به



موازات چنین روندی مورد توجه قرار گیرد. حوزه یادشده در زمره مناطقی به‌شمار می‌آید که نشانه‌هایی از تهدید، بحران و مداخله‌گرایی قدرت‌های بزرگ همواره در آن وجود داشته است. بر این اساس، رهیافت مدیریت بحران در زمره ابزارهای کارآمد به‌منظور کنترل و مهار بازیگران غیرهمسو با سیاست‌های امنیتی آمریکا محسوب می‌شود. چنین سازوکارهایی به‌ویژه پس از یک دوره نسبتاً ناموفق از مداخله نظامی مستقیم آمریکا در غرب آسیا و ضرورت بازتعریف نقش منطقه‌ای ایالات متحده در دستور کار قرار گرفته است.

از جمله اصلی‌ترین اهداف رهیافت مدیریت بحران آمریکا در محیط امنیتی غرب آسیا می‌توان به کنترل سیاست‌های منطقه‌ای ایران از طریق بحران‌های امنیتی اشاره داشت. از این جهت، نوع نگاه ایالات‌متحده به جمهوری اسلامی ایران یکی از مهم‌ترین مواردی بوده که در بروز و ظهور بحران‌های امنیتی در منطقه نقش داشته است. الگوی رفتاری آمریکا در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج‌فارس بر اساس الگوهای مبتنی بر جنگ نیابتی و خشونت کم‌شدت سازمان‌دهی شده است. چنین رویکردی، طیف گسترده‌ای از بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را با هدف نهایی ایجاد امنیت نسبی برای جهان غرب و قدرت نسبی برای رژیم اسرائیل درگیر منازعه‌ای پایان‌ناپذیر کرده دانست. در این حوزه، رفتار استراتژیک ایالات‌متحده در قالب کنترل قدرت منطقه‌ای ایران با کنش سایر بازیگران دنبال می‌شود. تحت این شرایط، رویکرد مسلط و محور اصلی تفکر امنیتی آمریکا مبتنی بر بهره‌گیری از الگوهایی است که بر اساس آن بسیاری از اقدامات در محیط آشوب‌زده را توسط دیگران انجام می‌دهد. ظهور و گسترش بی‌ثباتی منطقه‌ای، پیدایش دولت‌های شکننده و تثبیت مرحله‌ای بازیگران آشوب‌ساز را می‌توان نتیجه مستقیم به‌کارگیری چنین الگویی در سیاست نظامی و امنیتی آمریکا دانست (متقی، ۱۳۹۵).

حمایت از عربستان سعودی به‌منظور مداخله نظامی مستقیم در بحرین و یمن را می‌توان مصداق بارزی از سیاست مذکور در دولت اوباما دانست. این رهیافت که در دولت ترامپ نیز با تغییراتی در تاکتیک‌ها تداوم یافته، بر آن است تا از طریق امنیتی‌سازی قدرت راهبردی ایران در کشورهای حوزه محور مقاومت از جمله دامن زدن به اعتراضات داخلی در لبنان و عراق، تقویت گروه‌های تروریستی و معارض دولت مشروع سوریه و تشدید وضعیت فرسایشی بحران یمن، سیاست منطقه‌ای ایران را تحت‌الشعاع قرار دهد. به‌موازات این رویکرد، تلاش برای قطع پیوندهای استراتژیک محور مقاومت با ایران که در قالب تحریم و ترور فرماندهان شبکه





مستشاری، قطع منابع درآمدی و اعمال سیاست تحریم و مهار علیه برنامه هسته‌ای، موشکی، سپاه پاسداران و قدرت دریایی ایران دنبال شده، به‌وضوح در راستای مدیریت کنشگری ایران سازمان‌دهی شده است.

شیوه آمریکایی مدیریت بحران، بر پایه منطق، نشانه‌ها و رویه‌هایی که در این مقاله برای آن ذکر شد، در بردارنده نشانه‌های تهدیدآمیزی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است. جمهوری اسلامی ایران در الگوی امنیت منطقه‌ای خود همواره بر امنیت بومی تأکید داشته و به انحاء مختلف تلاش داشته تا بسترهای لازم برای تحقق و توسعه چنین الگویی را به‌وجود آورد. واضح است که رهیافت امنیت منطقه‌ای مورد نظر آمریکا در زمره اصلی‌ترین چالش‌های پیش-روی الگوی امنیت منطقه‌ای ایران محسوب می‌شود. بر این اساس، جنگ‌های نیابتی، منازعه کم‌شدت، سیاست و ژئوپلیتیک آشوب‌زده به‌عنوان اصلی‌ترین نشانه‌های چالش‌سازی در برابر الگوی امنیتی منطقه‌ای ایران به‌شمار می‌روند.

## ۸. نتیجه‌گیری

نقش‌یابی فزاینده قدرت‌های منطقه‌ای و ارتقای موقعیت راهبردی آنها به‌ویژه در نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد در کنار تأثیرگذاری بر روند مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، راهبرد مدیریت بحران قدرت‌های بزرگ را نیز با چالش جدی مواجه ساخته است. شیوه آمریکایی مدیریت بحران از این جهت کمترین تغییر و تحول را تجربه نموده است. تداوم سیاست قدرت در نگرش و رویکرد آمریکایی به مسائل و موضوعات امنیتی را می‌توان یکی از عوامل اصلی چنین موضوعی دانست. بر این اساس، ایالات‌متحده کماکان خود را متولی مدیریت بحران‌های منطقه‌ای معرفی می‌کند و به اقتضای اجماع داخلی و شرایط محیطی ممکن است شیوه‌های یک‌جانبه و چندجانبه مدیریت بحران یا تلفیقی از این دو را به‌کار گیرد.

افزون بر این، سه متغیر در روند سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در فضای بعد از جنگ سرد دخیل بوده‌اند. بر این اساس، فرهنگ استراتژیک مبتنی بر حصول امنیت مطلق از طریق قدرت و دستیابی به هژمونی، ساختار تصمیم‌گیری متمرکز و تحولات نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد در مجموع استمرار مداخله‌طلبی آمریکا در مناطق ژئوپلیتیکی و حوزه‌های آشوب‌زده جهان را سبب گردیده است. مجموعه عوامل یادشده باعث گردیده تا مدیریت بحران‌های منطقه‌ای در سیاست امنیتی آمریکا نه‌تنها اهمیت خود را حفظ نموده بلکه در دوره بعد از جنگ سرد منزلت آن در میان

ابزارها و دستورکارهای امنیتی آمریکا ارتقا یافته است. تداوم مداخله‌طلبی در سیاست دفاعی و امنیتی کابینه‌های بعد از جنگ سرد آمریکا (کلینتون، بوش و اوباما) را می‌توان گواه صادقی بر این مدعا دانست.

در مجموع، بررسی سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای حد فاصل سال‌های ۲۰۱۵-۱۹۹۱ حاکی از آن است که روند فوق‌علاوه بر آنکه از حیث استمرار اصول و مبانی حاکم بر تفکر و ادراک آمریکایی درباره مقوله‌های دفاع و امنیت، تداوم یافته بلکه از حیث تاکتیک‌ها و شیوه‌های اجرایی نیز بر پیوستگی و انسجام آن افزوده شده است. از این جهت، گرچه نشانه‌هایی از تناقض در سیاست امنیتی آمریکا رؤیت گردیده اما در نهایت، ایالات‌متحده از رهگذر بهره‌گیری از سازوکارهای هوشمندانه و متنوع به‌دنبال آن است تا رسالت محوری تحکیم و کیفیت‌بخشی سودای سلطه بر مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک و در مرحله غایی بسط منافع ملی و ارتقای نفوذ را تحقق بخشد.

در این میان، به‌رغم آنکه برخی نشانه‌ها از جابه‌جایی کانون مدیریت بحران آمریکا از غرب آسیا به شرق آسیا حکایت دارد، اما حوزه ژئوپلیتیکی غرب آسیا را می‌توان کماکان به‌منزله گرانیگاه رهیافت آمریکایی مدیریت بحران تلقی کرد. در حوزه یادشده، ایالات‌متحده به‌طور مشخصی مدیریت رفتار ایران از طریق بحران‌های امنیتی را دنبال می‌کند. از این جهت، نگرش آمریکایی درباره جمهوری اسلامی ایران در زمره اصلی‌ترین عواملی بوده که در بروز و ظهور بحران‌های امنیتی در منطقه نقش داشته است. بنابراین، استمرار شیوه آمریکایی بحران‌آفرینی و سپس مدیریت تحولات منطقه غرب آسیا را باید تابعی از تداوم ذهنیت موجود در روابط میان دو کشور دانست.

## ۹. پیشنهاد‌های رسانه‌ای

مقاله حاضر به نیت، اهداف، ابزارها، روش‌ها و راهبردهای ایالات‌متحده آمریکا در مدیریت بحران‌های مختلف سیاست‌جهانی توجه دارد که هر کدام از آنها می‌تواند برای رسانه‌های برون‌مرزی الهام‌بخش سیاست‌گذاری رسانه‌ای و برنامه‌سازی باشد. بر این اساس، پیشنهاد‌های زیر ارائه می‌شود:

پیشنهاد می‌شود بر اساس یافته‌های این مقاله پژوهشی، مستندی گزارشی از نحوه آشوب‌آفرینی آمریکا در مناطق مختلف (به‌ویژه غرب آسیا) و مدیریت این آشوب‌ها در راستای منافع انحصارطلبانه آمریکا تهیه و در رسانه‌های مختلف برون‌مرزی ترجمه و پخش شود. توجه





شود که به دلیل رفتار هژمونیک آمریکا و دخالت‌های سیاسی و نظامی آن در جغرافیاهای مختلف جهان، استفاده از این مستند نباید به رسانه‌های انگلیسی‌زبان همانند «پرس‌تی‌وی» محدود باشد. مثلاً نظر به بحران آفرینی آمریکا در مناطق مختلف جهان از جمله آسیای غربی، رسانه‌های عربی مثل العالم نیز می‌توانند از این مستند و همچنین سایر مطالب گفته شده در این مقاله استفاده کنند. درباره انعکاس دخالت‌ها و بحران آفرینی آمریکا در آمریکای لاتین نیز «هیسپان تی‌وی» می‌تواند تأثیرگذار باشد. تاریخ سیاسی آمریکای لاتین، شاهد کودتاهای آمریکایی علیه رهبران منتخب مردم بوده است.

به بهانه‌های مختلف خبری و غیرخبری، از مصاحبه با کارشناسان بومی و اساتید دانشگاهی متخصص سیاست خارجی آمریکا در داخل و خارج از ایران و نیز شهروندان کشورهای مختلف برای ارایه شواهد و ادله کافی درباره بحران آفرینی و مدیریت بحران توسط آمریکا، هرچه بیشتر استفاده شود.

پخش هدفمند اعتراضات داخلی در آمریکا (مانند سیاه‌پوستان) یا سایر نقاط جهان (مانند فلسطین) برای مخاطبان و واکاوی ریشه‌های آنها برای فهم ابعاد مختلف سیاست‌های امنیتی آمریکا، بسیار اقناع‌کننده و جذاب می‌تواند باشد.

سایت‌های اینترنتی برون‌مرزی صداوسیما مثل «پارس‌تودی» و خبرگزاری تصویری ایران‌پرس می‌تواند اخبار منابع خارجی، عکس و فیلم درباره سیاست‌ها و اقدامات آمریکا و همچنین، نظر مخاطبان را درباره سیاست‌های انحصارطلبانه آمریکا جمع‌آوری و به‌طور مداوم پخش کند.

به طور خاص مخاطبان شبکه‌های برون‌مرزی در غرب آسیا نیازمند درک تداوم و تکامل تاکتیک‌های آمریکا در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی آن کشور هستند. بنابراین پیشنهاد می‌شود به بهانه‌های مختلف خبری و غیرخبری و در قالب‌های مختلف برنامه‌سازی، سیاست‌های آمریکا به صورت مصداقی هر چه بیشتر تبیین و تشریح شود.

انواع روش‌های گفته شده در خصوص سیاست‌گذاری امنیتی آمریکا در این مقاله، اعم از حمله پیش‌دستانه، جنگ‌های نیابتی، ائتلاف با ناتو و بازیگران منطقه‌ای و موازنه‌گرایی در برنامه‌های میزگردی و توسط کارشناسان با ذکر مصادیق روز، به‌مانند گذشته بررسی شود.

## منابع و مأخذ

- برچر، مایکل (۱۳۸۲). **بحران در سیاست جهان**، جلد اول و دوم، ترجمه فردین قریبشی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۴)، **اصول و مبانی روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
- روزنا، جیمز (۱۳۸۲)، **جهان آشوب‌زده**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سجادپور، سیدمحمدکاظم و شهروز شریعتی (۱۳۹۰)، «گزاره ایران در روابط آمریکا و چین ۱۹۹۱-۲۰۰۹»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره ۷، شماره ۲۲، صص ۱۰۴-۷۱.
- سلیمی، حسین و لیلا رحمتی‌پور (۱۳۹۳)، «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، دوره ۱۷، شماره ۶۵، صص ۲۳۶-۱۹۷.
- کالاها، پاتریک (۱۳۸۷)، **منطق سیاست خارجی آمریکا**، ترجمه داوود غرایقی‌زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کگلی، چارلز و اوجین ویتکف (۱۳۸۸)، **سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند**، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کیوان‌حسینی، سیداصغر (۱۳۸۷)، **واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا**، تهران، مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، **تحول در نظریه‌های موازنه قوا**، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲)، «تحول رهیافت موازنه قدرت در نظم‌های منطقه‌ای: هویت‌گرایی در برابر ساختارگرایی»، **فصلنامه راهبرد**، سال ۲۲، شماره ۶۷.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۴)، «نظریه آشوب؛ جهان پس از ۱۳ نوامبر چگونه رقم می‌خورد؟»، **هفته‌نامه مثلث**، شماره ۲۸۹.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۵)، «سه‌جانبه‌گرایی شکننده در سوریه»، **جام‌جم آنلاین**، شماره ۲۸۹.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۸۶)، «مدیریت بحران آمریکا در مناطق ژئوپلیتیکی»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره ۳، شماره ۱۰، صص ۸۰-۹۸.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۳)، «ژئوپلیتیک هویت و سیاست‌گذاری امنیتی در موازنه منطقه‌ای خاورمیانه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، دوره ۱۰، شماره ۳۴، صص ۹۸-۷۰.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: سمت.
- میلر، بنجامین (۱۳۷۶)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در بحران‌های بین‌المللی»، ترجمه قدرت احمدیان، **فصلنامه سیاست دفاعی**، شماره ۲۰ و ۲۱.
- واعظی، محمود (۱۳۸۹)، «نظام نوین بین‌الملل و مدیریت بحران‌های بین‌المللی»، **فصلنامه راهبرد**، دوره ۱۹، شماره ۵۶، صص ۴۲-۷.



هدایتی شهیدانی، مهدی و رمان ولادیمیروویچ پینکتسف (۱۳۹۴). «الگوی رفتاری امریکا و روسیه در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای؛ مطالعه موردی بحران سوریه». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، دوره ۴، شماره ۱۲، صص ۶۱-۸۵

- Bensahel, N. and Byman, D. (2004), "The Future Security Environment in the Middle; East Conflict, Stability, and Political Change", **United States Air Force**, RAND Project Air Force.
- Brzezinski, Z. (1993), **Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the 21st Century**, New York: Charles Scribner's Sons.
- Caldwell, Dan. (1989), **The Cuban Missile Affair and the American Style of Crisis Management**, New York: Rand Corporation.
- Gross, E. (2012), **Preventing Conflict, Managing Crisis, European and American Perspectives**, Washington, DC: Brookings Institution Press.
- Haass, R. (2011), **Necessary and Unnecessary War**, New York: Simon Schuster.
- uu niingoo, aa mull P. (1999), "The Lonlly uuprrpowrr," **Foreign Affairs**, Vol. 78, No. 2.
- Hunter, R. (2008), "A New American Middle East Strategy?," **Survival**, Vol. 50.
- Krauthammer, Charles (2003), The Unipolar Moment Revisited, **The National Interest**, Vol. 70, Winter.
- Mossalanejad, A. (2008), "U.S. Crisis Management in Geopolitical Regions", **Geopolitics Quarterly**, Vol. 3, No 4, winter.
- Pape, R. (2005), "Soft Balancing against the United States", **International Security**, Vol. 30, No. 1, Summer.
- Waltz, K. (1964), "The Stability of a Bipolar World", **Daedalus**, Vol. 93, No. 3.
- Wohlforth, William C. (1999), The Stability of a Unipolar World, **International Security**, Vol. 24, No. 1.

